

قصه امروز ما ، قصه رفتن رفتن است  
آواز خوان ما ، مشغول ترانه خواندن است  
زر برفت ، ارز برفت ، کاخ ها برفت  
این کف دریا بود ، یا عمری که رفت  
دوستان دانند برسر ملت ها چی گذشت  
کان طوماری بلندبست ، این سرگذشت  
در سرگذشت ملل ، راه ما بیداری است  
از دام بدکاران رستن و زانان بیزاری است  
دیدنش میدود در صحرا ، دنبال یه غار  
تا از چنگال عدل گریزد ، این دزد بی قرار  
زیر لب میگفت ، هر چه چاپیدم ، برفت  
زر برفت ، ارز برفت ، آن کاخ برفت  
این کف دریا بود ، یا عمری کز من برفت  
اژدهای حرص ، گرتمام این دنیا خورد  
آب دریا می خورد ، تشنگی با خود برد  
از چنین دام رستن ، کار خردمندان بود  
غیر از این ، یا دار ، یا گوشه زندان بود  
گر شر نباشد ، عدل برپا گردد استوار  
نه جنگ باشد ، نه سری در روی دار  
ورنه نفس ها در سینه ماند ، در کارزار  
زیر زانوان نژاد پرستان ، ستم پیشه کار  
ای خوشا ملتی تابع باشند ، عدل را  
آدم گزینند بهر دولت ، نی اژده ها  
گرچه دولت ، با دنیا پرستان یار نیست

آخر دنیا پرستی ، جزء ناله بیمار نیست  
زیر لب میگوید ، هرچه چابدم ، برفت  
زربرفت ، ارز برفت ، آن کاخم برفت  
ای خوشا آنان از دام طمعکاران رسته اند  
بهر خدمت مردم ؛ کمر همت بسته اند  
گر شمشیر بارد ، بر زمین از آسمان  
آسوده کار خیر خود دارند ، این کسان  
حذرکن از دام کان بهر ما ، گسترده اند  
این قول و قرار ها رها کن که داده اند  
آنچه گیرت آید ، همان همت های توست  
آنچه میبری زینجا ، سهم فردای توست  
تا نگوئی زیر لب ، هرچه داشتم ، برفت  
زربرفت ، ارز برفت ، آن کاخم برفت  
آدمی که برنامه دارد و هست صرفه جو  
کسب نیک دارد ، اندازه نگهدارد ، مو بمو  
از آب حیات او ، خالی نگردد این سبو  
رزق او میزان کار و همت والای او  
ای خوشا آنان که نی منت حاتم طائی کشند  
همت عالی ایشان ، رهاسازد ویرا از هرگزند  
مردان وزنان آزاده ، کی باشند منت کشان  
تا اخر دریابند ، هستند زیر بار سلطه گران  
عزت تنهایی بهتر از صد یار بی وفاست  
گرفیقی است ، آن نیک یار با صفاست  
تا نگوئیم با هم ، هرچه داشتیم ، برفت  
زربرفت ، ارز برفت ، کاخ ها برفت

آن دنیا پرستان که دارند عشقی آتشی  
تا یک شبه کام گیرند ، زین دنیا بسی  
باید از حالا ، کنند زمزمه فردای خویش  
تادرقص دنیا پرستان گویند آنرل زپیش  
هرچه چابیدیم ، یک عمر ، یک شب برفت  
زر برفت ؛ ارز برفت ، کاخ ها برفت  
رسم دنیا از آدم و حوا باشد ، تا کنون  
حق و باطل ، ظالم و مظلوم ، عقل و جنون  
حق خوران مست ، مظلومان حرمان زده  
دوره ، دوره نوگردد ، رسم دنیا ، سرزده  
ولی یک شالوده ای دارد نهان ، آنچه هست  
در بزنگاه ظاهر شود ناگه ، دانند که هست  
تا از گردن مظلوم نسازند ، پاشنه آشیل خود  
تا گرفتار تقدیر نگردند ؛ درمهمیل خود  
روزی گرفتار گردند در سرمای زمهریر  
روز دیگر گرفتار آتش گرمای فصل تیر  
نه آن کاخی که بهاران بود بهر حق خوران  
نه گرما بود نی سرما ، بهر مفت خوران  
لیک روزی که اُشتران ملت ها پی شود  
طرح عدالت مظلومان ، هم زمان طی شود  
راه محمود در دنیا ، راه بیداری است  
از بدکاران رستنُ و از ظالم بیزاری است  
تاریخ : 5 تیر ماه 1399

محمود صناعی پور